

دکتر علیرضا معین‌زاده*

درباره گزیده قصاید خاقانی

پژوهش‌های علمی و تحقیقاتی
مراکز علمی و پژوهشی
مراکز علمی و پژوهشی

ظاهراً شتابی که در کار نگارش کتاب صورت گرفته باعث شده است معانی برخی ابیات به اندازه کافی صریح و روشن نباشد. امید است مؤلف چنانچه صواب دیدند بر موارد زیر نظری دوباره بیفکنند

چیست عاشق را جز آن کاتش دهد پروانه‌وار اولش قرب و میانه سوختن و آخر فنا

مصراع اول چنین معنا شده است: وظیفه عاشق چیزی نظیر سرنوشت پروانه است (ثروت، ص ۴). و ظاهراً جز این هم نمی‌توان معنا کرد، اما این معنا وقتی درست خواهد بود که به جای «وار» «را» باشد (که بعضی نسخ بدل نیز چنین است). شاید خاقانی با ادات تشبیه «وار» عاشق را معادل پروانه دانسته است، اما باز با طبیعت زبان سازگار نیست.

به همان میزان که شعر خاقانی دشوار است، پژوهش در شعر او نیز نفس‌گیر است و خاقانی پژوهان معدود و محدود. این دشواری نه تنها در اشارات غریب و تصورات بعید بلکه در زبان ویژه اوست که گاه سازگار با منطق طبیعی زبان فارسی به نظر نمی‌رسد و معلوم نیست حاصل سبک اوست یا خطا در تصحیح نسخ خطی دیوان.

نگارنده چشم به اتمام و انتشار کتاب سبک‌شناسی استاد شفیع کدکنی دارد که در این حوزه کار از او می‌رود. جز این، کار بزرگ در شناخت شعر خاقانی مطالعه آثار معاصران او و تصحیح و چاپ شارحان دیوان خاقانی است که نزدیک به دوران حیات او می‌زیسته‌اند.

کتاب گزیده قصاید خاقانی اثر دکتر منصور ثروت تلاشی است برای بازکردن برخی از دشواری‌های شعر خاقانی. اما

گزیده قصاید خاقانی

دکتر منصور ثروت



درستانه

گزیده قصاید خاقانی

دکتر منصور ثروت

انتشارات دانشگاه پیام نور

علاوه کلاه نیز عطا می‌شود.

به صور صبحگاهی بر شکافم

صلیب روزن این بام خضرا

صلیب، میله‌های به هم پیوسته سقف زندان دانسته شده است (همان، ص ۱۴). اما صلیب اصطلاح نجومی است و به معنای دو خط متقاطع است یکی قطر دایره استوا و دیگری خط محور عالم که آن را صلیب اکبر هم گفته‌اند (مصفا، ص ۴۷۳). از قضا فرهنگ مورد ذکر همین بیت خاقانی را شاهد مثال آورده است. خاقانی در

تحفة العراقین نیز می‌گوید:

ای نامزد صلیب اکبر

یعنی خط استوا و محور

(همان، ص ۴۷۴)

هشت خلد از هفت چرخ و شش جهت از پنج

چار ارکان از سه ارواح و دوکون از یک خدا

بیت این‌گونه معنا شده است: همه پدیده‌ها از یک خدا در وجود آمده‌اند (همان، ص ۸) این بیت در شرح دیگری نیز به همین شکل معنا شده است (معدن‌کن، ص ۱۵۱). اما معنای فوق زمانی صحیح است که به جای «از» در تمام موارد «او» باشد.

سربنه کاینجا سری را صد سرآید در عوض

بلکه بر سر هر سری را صد کلاه آید عطا

– برای هر کدام از این سرها صد تاج نیز عطا می‌شود (ثروت، ص ۷). بر سر در مصراع دوم به معنای جدای از آن و به علاوه است. یعنی اینجا برای هر سر، صد سر هدیه داده می‌شود. و به

پس از الحمد و الرحمن و الکهف

پس از یاسین و طاسین میم و طاها

در توضیح آن به جای طاسین میم «طاوسین» نوشته شده است (ثروت، ص ۱۹).

اختران عود شب آرند و بر آتش فکنند

خوش بسوزند و صبا خوشدم از اینجا بینند

ترکیب عود شب استعاری دانسته شده است (همان، ص ۲۶) اما تشبیهی است: اختران شب را مانند عود می‌سوزانند.

زاه صبوح زنان راه صبوحی بزند

دیو را ره زدن روح چه یارا بینند

(همان، ص ۲۴)

صبوحی علاوه بر معنای باده صبحگاهی مفهوم موسیقایی هم دارد و به معنای نوایی است که همراه باده صبحگاهی می‌نواختند (خرمشاهی، ج ۱، ص ۳۱۰). و از این نظر بین صبوحی و ره زدن که علاوه بر معنای قریب خود اصطلاح موسیقی نیز هست ایهام تناسب برقرار است.

بشکنند آن قدح مه تن گردون زنار

که به دست همه تسبیح ثریا بینند

- محرمان در این حال تسبیحشان که ثریای فلک است بدان وسیله گردن جام را می‌شکنند (ثروت، ص ۲۸) در معنای بیت معلوم نشد واژه «گردن» از کجا پیدا شده است.

بادیه بحر و بر آن بحر چو باران زحباب

قبه سیم زده حله و احیا بینند

- زائران کعبه صحرا و بیابان را دریایی می‌بینند که در مکان حله و احیا مانند گنبدی نقره ساییده نظیر حبابهایی بر روی دریاست (همان، ص ۳۱) «باران» در معنای بیت نادیده انگاشته شده است. دکتر معدن کن هم بیت زیر را این‌گونه معنا می‌کند: صحرا مانند دریاست و همچنان که بر روی دریا از باران حباب پدید می‌آید،



منزل حله و احیا هم مانند قیة سیمین در این صحرا مشاهده می-
شود (معدن کن، ص ۲۲۲) معنای اخیر هم زمانی قابل پذیرش است
که جای «جو» و «ز» در متن بیت عوض شود و به هر حال نشان
می‌دهد که معنای «زباران» خالی از ابهام نیست.
در معنای بیت بعد نیز واژه «غر» که نام قبیله‌ای است دیده
می‌شود (ثروت، ص ۳۱) که در متن بیت چنین واژه‌ای ذکر نشده و
معلوم نیست از کجا آمده است.

امروز سکه ساز که دل‌دار ضرب توست

چون دل روانه شد نشود نقد تو روا
همان گونه که مؤلف توضیح داده‌اند بین سکه، دارضرب، نقد،
روا و قلب تناسب وجود دارد (همان، ص ۳۸). ولیکن واژه دل، قلب
را به ذهن متبادر می‌کند که بین معنای بعید قلب که تقلبی است و
دیگر عناصر سخن ابهام ترجمه برقرار است.

شاهنشهی است احمد مرسل که ساخت حق

تاج ازل کلاهش و درع ابد فنا
ترکیب «درع ابد» به نقل از مرحوم سجادی اضافه مجازی
دانسته شده است (همان، ص ۴۰) سجادی در کتاب *گزیده اشعار*
خاقانی همه‌جا به جای اضافه استعاری اضافه مجازی به کار برده
است. و ثروت نیز به تبع او همین کاربرد را دارد. بهتر می‌بود
همان ترکیب اضافه استعاری که مألوف ذهن همگان است به کار
می‌رفت. به علاوه هم اضافه «تاج ازل» و هم «درع ابد» هر دو
تشبیهی‌اند. جدا از این مؤلف در جای دیگر «راه دل» (همان، ص
۴۷) و نیز «قلم بخت» (همان، ص ۱۱۸) را اضافه مجازی دانسته
است که خطا هستند و همه تشبیهی‌اند.

آب شور از مژه چکید و بیست

زیر پایم نمک‌ستان برخواست
بستن آب چشم تبخیر معنا شده است (همان، ص ۴۸) اما
معنای آن انجماد است. در جای دیگر نیز که خاقانی می‌گوید:

رخ نمکزار شده از اشک و بیست از تف آن
به دگر اشک نمک را چو شکر بگشایید
عباس ماهیار آن را انجماد معنا کرده است (ماهیار، ص ۴۴).

در سیه خانه دل کبودی من

از سپیدی پاسبان برخواست
مؤلف به نقل از فرهنگ معین سپیدی را کنایه از ظاهر و
نمایان دانسته و نوشته است: می‌توان سپیدی پاسبان را به معنای
اعمال ناشایست پاسبان زندان دانست زیرا پاسبان از اعمال فشار
و آزار زندان پنهانکاری نمی‌کند (ثروت، ص ۴۹) سپید به معنای
ظاهر و نمایان در فرهنگ معین دیده نشد و به نظر می‌رسد معنای
کزازی که سپیدی را کنایه از گستاخی می‌داند منطقی‌تر است
(کزازی، ۱۳۸۰ ب، ص ۱۲۵).

خون دل زد به چرخ چندان موج

که گل از راه کهکشان برخواست
این بیت نه در گزیده سجادی و نه در ثروت معنا نشده است.
مراد از راه کهکشان که به نام‌های راه شیری و راه مکه هم خوانده
می‌شود خود کهکشان است (مصفا، ص ۳۱۱) که زمین و آفتاب
نیز جزو این کهکشان است. مراد خاقانی آن است که امواج خون
کره خاکی را دربرگرفت و خاک را از زمین محو کرد. و البته گوشه
چشمی هم به معنای دیگر از راه برخاستن دارد.

مستان صبح چهره مطرا به می‌کنند

کاین پیر طیلسان مطرا برافکنند
تمام شارحان، «طیلسان مطرا» را کنایه از شب دانسته‌اند و
ظاهراً منشأ آن فرهنگ برهان قاطع است که براساس برداشتی
که از ظاهر بیت داشته این گونه معنا کرده است. به هر تقدیر باید
به متون نزدیک به حیات شاعر مراجعه کرد. دشواری این معنا در
صفت مطراست. شاعر چگونه شب را که در حال زوال است با
صفت تازه یاد می‌کند. در این قصیده بارها ردیف «برافکنند» به

معنای پذیرش یا ایجاد چیزی به کار رفته است و به نظر می‌رسد طیلسان مطراً جامهٔ روز است که فلک آن را برتن می‌کند.

در ده رکاب می که شعاعش عنان زنان

برخنگ صبح برقع رعنا برافکند

«خنگ صبح» اضافهٔ استعاری دانسته شده و بیت بدین صورت معنا شده است: جام می را بده که شعاع آن شتابان، برخورشید نقاب زیبا برانلزد (ثروت، ص ۶۱). به نظر می‌رسد خنگ صبح اضافهٔ تشبیهی است و مراد شاعر آن است که در نتیجهٔ مستی، صبح زیباتر از آن که هست دیده شود.

تا مهره‌ها کنیم قدح‌ها چو آسمان

آن کعبتین به رقعہ مینا برافکند

مؤلف «تا» را واژهٔ هشدار دانسته اما در معنای بیت «تای» زمانی (تای توقیت یعنی به محض اینکه) معنا کرده است: تا مهره-ها (ستاره‌ها) در آسمان است و تا زمانی که آسمان آن خورشید را بر صفحه مینایی هویدا می‌کند قدح‌ها را پر کنیم (همان). این درست است که صبحی یا شراب صبحگاهی را قبل از طلوع آفتاب می‌نوشیده‌اند و معنایی که آقای ثروت به دست داده است صحیح به نظر می‌رسد. اما تعبیر مهره‌ها را قدح‌ها کردن مشخص نیست و ابهام در آن همچنان باقی است. در کتابی که به عنوان درسنامه به کار می‌رود ابهام و اتقان باید معلوم باشد. کزازی هم بیت را به گونه‌ای دیگر معنا کرده است. بیا تا از جام‌های باده مهره‌هایی برای نردبازی با آسمان بسازیم و به یاری مستی با او بستیزیم (کزازی، ۱۳۸۰ الف، ص ۲۸۸).

کیخسروانه جام زخون سیاوشان

گنج فراسیاب به سیما برافکند

جدا از توضیحاتی که آقای ثروت داده‌اند لازم به ذکر است که کیخسرو جام داشت و گرفتاری بیژن را در جام دیده بود.

عاشق به رغم سبحة زاهد کند صبح

پس جرعه هم به زاهد قرا برافکند

از جام دجله دجله کشد پس به روی خاک

از جرعه سبحة سبحة هویدا برافکند

«قرا» به ضم قرائت شده و قاریان معنا شده است (ثروت، ص ۶۳). اما این کلمه به فتح باید قرائت شود و معنای آن در لغت‌نامه المنجد نیکوخوان و زاهد است که کاملاً در بیت معنای مناسب دارد. در بیت دوم نیز مؤلف خطایی مرتکب شده است که بسیار کسان چنین کرده‌اند از جمله خلیل خطیب رهبر (خطیب‌رهبر، ص ۴۷۳). باید دانست که این جرعه بر خاک ریختن مربوط به رسم «و للارض من كأس الکرام نصیب» که به یاد دوستان و عزیزان باده پیمای صورت می‌گرفت، نیست. بلکه جرعه ریختن بر کسی یا چیزی به «معنای نفرت داشتن و آب دهان انداختن بر کسی و چیزی است» (ریاحی، ص ۱۱۸-۱۱۹).

حافظ می‌گوید:

ساغری نوش کن و جرعه برافلاک فشان

چند و چند از غم ایام جگر خون باشی

(خطیب رهبر، ص ۶۲۴).

شاه شیخ ابواسحاق که معاصر حافظ است می‌گوید:

این جام جهان نما که نامش مرگ است

چون برکشد قوارهٔ دیبا ز جیب صبح

سحرا که بر قوارهٔ دیبا برافکند

مؤلف «الف» سحرا را تأکید دانسته (همان، ص ۶۲) و حال آنکه کثرت است. جدا از آن بین قواره سحر هم ارتباط وجود دارد که اشاره‌ای بدان نشده است. خاقانی در بیت‌های دیگری نیز قواره، جیب و سحر را در کنار هم آورده است. برقوارهٔ ماه سحری کرد چرخ

تا سر از خواب گران برکرد صبح

و نیز:

ساحری را گر قواره بهر سحر آید به کار

من زجیب مه قوارهٔ پرنیان آورده‌ام.

(کزازی، ۱۳۸۰ الف، ص ۲۸۶)

هر صبحدم که بر چند آن مهره‌ها فلک

بر رقعہ کعبتین همه یکتا برافکند

مؤلف به درستی «کعبتین» را استعاره از خورشید دانسته است

(ثروت، ص ۶۲). اما کعبتین مثناس و آنگونه هم که می‌دانیم از دو

کعب برای بازی نرد استفاده می‌شد. آوردن مثنی برای خورشید و با

قید «یکتا» از تسامح شاعرانه است و باید به آن اشاره می‌شد.

خوش در کش و جرعه بر جهان ریز و برو
(ریاحی، ص ۱۱۹)
خاقانی در این دو بیت به رغم سبحة زاهد جرعه بر زاهد
می‌افکند. پس طبیعی است که سخن از نفرت و تحقیر باشد.

می لعل ده چو ناخنه دیده شفق

تا رنگ صبح ناخن ما را برافکند
معنای این بیت آنگونه که مؤلف انگاشته ارتباطی با خضاب و
امثال آن ندارد (ثروت، ص ۶۴). رنگ سفید ناخن علامت بیماری
و رنگ سرخ آن علامت سلامت است. خاقانی می‌گوید: باده سرخ
بده تا صحت را به من بازگرداند.

دانی چه مداین را با کوفه برابر نه

از سینه تنوری کن و از دیده طلب طوفان
- می‌دانی مداین با کوفه برابر نیست، سینه خود را به تنوری
بدل کن و از دیده‌ات طوفان بطلب (ص ۸۰).
برخلاف آنچه مؤلف نوشته است تأکیدی است بر برابری مداین
و کوفه. شاعر می‌گوید می‌دانی چرا مداین با کوفه برابر است. پس
باید از سینه تنورسازی و از دیده طوفان طلبی.

ای بس شه پیل افکن کافکنده به شد پیلی

شطرنجی تقدیرش در ماتگه حرمان
در توضیحات این بیت به جای شه پیل افکندن، شه پیل افکن
نوشته شده (همان، ص ۸۱). و جدا از آن گفته شده است: در بازی
شطرنج اگر رخ در قلعه رود و موجب مات شدن شاه بشود، آن را
شه پیلی یا شاه پیلی گویند (همان). رخ خود نام دیگر قلعه است و
چگونه رخ در قلعه می‌رود؟ کزازی شه پیلی را مات کردن شاه با
پیل می‌داند (کزازی، ۱۳۸۰ ب، ص ۴۸۴).

پرویز به هر بومی تره آورد

کردی زبساط زر زرین تره را بستان
- خسرو پرویز که از هرجایی جواهر و زینت‌ها را می‌آورد و
از بسات زر برای زرین تره بستان می‌ساخت (ثروت، ص ۸۱). در
معنای مصراع دوم فقط نظم به نثر تبدیل شده و مشکلی از بیت
حل نمی‌کند. سجادی هم که در این باره می‌نویسد: بساط زر را
بوستان و زرین تره را محصول بوستان شمرده و از تره سبزی‌ها
و تره‌بار را اراده کرده است (سجادی، ص ۲۸۰). گرهی از کار باز
نکرده است. «را» در مصراع دوم نشانه اضافه است یعنی پرویز از
کثرت بساط زر، بستان زرین تره می‌ساخت.

قلم بخت من شکسته سر است

موی در سر ز طالع هنر است

بخت نیک آرزو رسان دلست

که قلم نقش‌بند هر صور است
ترکیب «قلم بخت» به این اعتبار که بخت دارای قلم و نگارش
تصور شده اضافه مجازی دانسته شده است و بیت دوم نیز اینگونه
معنا شده است: شانس خوب دل را به آرزو می‌رساند. زیرا که قلم
فقط تصویرگر صورت‌هاست و نقشی در اقبال آدمی ندارد (ثروت،
ص ۱۱۸) اما قلم بخت اضافه تشبیهی است و به دلیل همین
تشبیه، قلم و بخت معادل هم قرار گرفته‌اند. یعنی این بخت است
که سرنوشت همه چیز را تعیین می‌کند همان‌گونه که قلم همه چیز
را به تصویر می‌کشد.

* عضو هیئت علمی دانشگاه پیام‌نور

منبع

۱. ثروت، منصور (۱۳۸۲)، **گزیده قصاید خاقانی**، انتشارات دانشگاه پیام‌نور، چاپ دوم.
۲. خرمشاهی، بهاء‌الدین (۱۳۶۷)، **حافظنامه** (دو جلد)، انتشارات علمی فرهنگی.
۳. خطیب رهبر، خلیل (۱۳۶۳)، **دیوان حافظ**، انتشارات صفی علیشه.
۴. ریاحی، محمنامین (۱۳۶۸)، **گلگشت در اندیشه و شعر حافظ**، انتشارات علمی.
۵. سجادی، سیدضیاءالدین (۱۳۶۳)، **گزیده اشعار خاقانی شروانی**، تهران: شرکت سهامی کتابهای جیبی، چاپ سوم.
۶. کزازی، میرجلال‌الدین (۱۳۸۰ الف)، **رخسار صبح**، نشر مرکز.
۷. کزازی، میرجلال‌الدین (۱۳۸۰ ب)، **گزارش دشواری‌های دیوان خاقانی**، نشر مرکز.
۸. ماهیار، عباس (بی‌تا)، **گزیده خاقانی شروانی**، انتشارات دانشگاه پیام‌نور.
۹. مصفا، ابوالفضل (۱۳۶۶)، **فرهنگ اصطلاحات نجومی**، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
۱۰. معین‌کن، معصومه (۱۳۷۸)، **بزم دیرینه عروس**، مرکز نشر دانشگاهی، چاپ دوم.